

## من و نیوتن

یک نفر زیر درخت سیب بود  
گفت با خود حکمت این قصه چیست؟  
آسمان صاف و آبی را ببین  
کشف کرد این نکته را یک مرتبه  
از قضا بسیار او مشهور شد  
در تمام نشریات آن زمان  
سیب افتاد و طرف مشهور شد  
قصه‌ها از کشف او پرداختند  
در حقیقت او خودش هم شوکه شد  
درد من اما ز چیزی دیگر است  
من اگر در آن زمان می‌زیستم  
کشف می‌کردم هزاران چیز را  
من به ذات علم باور داشتم  
آن شرایط از من اما دور بود  
واقعا هر نکته‌ای روی زمین  
پس بگو دیگر چه را کشفش کنم  
پس شما هم حق بده حق با من است

سیب افتاد و طرف فهمید زود  
ظاهراً این نکته چندان ساده نیست  
سیب می‌افتد چرا روی زمین  
گفت اسم آن چه باشد؟ «جاذبه»  
چشم مردم از حسادت کور شد  
حرف از او دائم می‌آمد در میان  
وضع ناجورش به شدت جور شد  
بعد هم تندیس او را ساختند  
ناگهان زد کار و بارش سکه شد  
من چه چیزم آخر از او کمتر است؟  
باورت می‌شد که تنبل نیستم  
جاذبه سهل است، اسما تیز را  
من هزاران ایده در سر داشتم  
حیف اما بخت من این جور بود  
کشف گردیده تماماً پیش از این  
هیچ چیزی مانده تا کشفش کنم؟  
شعر گفتن بهتر از قول گشتن است

## تقلب

با حالت بین خشم و تهدید  
آخر تو چرا چنین عجیبی؟  
یک بار علوم می‌شوی بیست  
تکلیف تو را و نمرات را  
گفتم عصبی نشو پدر جان  
وابسته به این دو اصل بودست  
از همت هم کلاسیان بود  
یک روز سر کلاس چیدیم  
ترکیب مناسب تقلب  
یک تیم دقیق کارشناسی  
تدبیر شبیه جنگ رستم  
استاد که جابه‌جایمان کرد  
من هفت شدم به لطف فرشاد

دیروز پدر ز بنده پرسید  
بر لفظ «چنین» نمود تأکید  
یک بار ولی چهار! تجدید!  
در نسل بشر کسی نفهمید  
هر نمره من بدون تردید  
شخص بغلی، زاویه دید  
هر نمره من که گشت تولید  
با صد هنر و هزار تمهید  
با شرکت جمعی از اساتید!  
هم از نظر power هم speed  
ترکیب چنان «رنال مادرید»  
از پایه بنای کار باشید  
هفده شد علی به لطف فرشید

